

«چهار نفر محبوبترین مردم اند نزد من از زندگان و مردگان: برید عجلی، زرارقه بن اعین، محمد بن مسلم و اَحول. اینان از تمام مردم چه آنان که زنده اند و چه آنان که مرده اند، محبوبتر هستند»^۱.

این است مدال زرین افتخاری که ششمین پیشوای بزرگ شیعیان حضرت امام صادق علیه السلام، به چهار نفر از یاران باوفا و مخلص خود، هدیه کرده است و تا قیام قیامت، این مدال بر سینه این قهرمانان مکتب تشیع می درخشد.

امام معصوم که هرگز سخن به گراف نگوید، ابوجعفر اَحول، محمد بن علی بن نعمان را به عنوان یکی از محبوبترین چهره‌ها در نظر خویش معرفی می کند و او را هم‌مطراز با سه تن دیگر از قله های والای انسانیت می شناسد، و این بزرگترین مباحث برای او و شایسته ترین ستایش از او است. و از این سخن بزرگ امام برمی آید که هیچ کس مانند این چهار نفر، مقرب و نزدیک به آن حضرت نبوده است، و هیچ کس مثل اینان، مخلص و امانتدار این امانت سنگین نبوده که حتی در سخت ترین و ناگوارترین شرایط زندگی، دست از دامان اهل بیت علیهم السلام برنداشته و دمی از خدمت به آرمان مقدس آنان باز نایستادند و با نشر و پخش معارف آنان، دین خود را به اسلام و مسلمین ادا کرده و در ترویج مذهب هرگز کوتاهی و قصوری نداشتند و از این روی سزاوار چنین مقامی شدند که حضرت آنها را محبوبترین مردگان و زندگان نزد خود بداند و از آنها به عظمت یاد کند.

مؤمن طاق کیست؟

ابوجعفر الاحول، محمد بن علی بن

یاران امان

④

مؤمن طاق

سید محمد جواد مهری

نعمان بجلی کوفی، معروف به «مؤمن الطاق» یکی از بارزترین و برجسته ترین شخصیت های افتخار آفرین مکتب تشیع است که دوران زندگی خود را فدای آرمان والای امامان و پیشوایان خود کرده و همواره با سخنرانی ها، گفتگوها، احتجاج ها و مناظره های خود، از عقیده خود به خوبی دفاع کرده و در تمام بحث ها که با مخالفان داشته، سربلند بیرون آمده، چرا که تنها از قرآن و سنت سخن می گفته و با استدلالهای

عقلی و نقلی، عقاید حقه خود را ابراز و اظهار می داشته است.

ابوجعفر احول را دشمنان شیطان الطاق می نامیدند و وقتی این خبر به هشام بن حکم، یار دلاور و صدیق امام صادق سلام الله علیه، رسید؛ او را «مؤمن الطاق» نامید و پس از آن شیعیان او را به این لقب صدا می کردند. طاق نام محله ای در کوفه است که ابوجعفر در آنجا مغازه صرافیه داشته و امرار معاش می کرده است.

محمد بن نعمان در عین حال که در فقه و کلام و روایت متبحر بوده و در حاضر جوابی و بداهه گویی همثانی نداشته، یکی از شاعران برجسته نیز به شمار می آید که مرزبانی در کتاب «شعراء الشیعه» قصیده ای شیوا از او نقل کرده است.^۲ جالب است که بدانیم، او حتی اشعار خود را نیز در خدمت آرمان امامان می سروده و هر چه کامه و بیستی که از او در کتابها نقل شده است از این محدوده تجاوز نمی کند. گویا او با تمام وجود از پیشوایان مذهبی خود دفاع می کرده و هر سرمایه معنوی و مادی که داشته در همین راه صرف کرده است.

مرحوم محدث قمی در «سفینه البحار» داستانی را از وی نقل می کند که خدمت امام صادق (ع) رسید و امام او را تاراحت دید، از او پرسید که چه چیزی او را نگران کرده، او برخی از سوالهایی که از وی شده بود و پاسخ آنها را خوب نمی دانست، از امام پرسید و امام پس از پاسخ دادن، روش احتجاج و مناظره را نیز به او آموخت. ابن الندیم در فهرست خود، در شرح حال مؤمن الطاق گوید:

ابوجعفر محمد بن نعمان احول، ساکن طاق المحامل در کوفه بوده و دشمنان او را

شیطان الطاق می نامیدند، ولی خواص او را مؤمن الطاق صدا می کردند. و یاراتش به او «شاه الطاق» می گفتند. ایشان از اصحاب و یاران امام صادق علیه السلام است و زید بن علی بن الحسین «ع» را دریافته و درباره امامت امام صادق «ع» با او مناظره و گفتگو کرده است... وی دارای عقیده ای نیکو بوده و در علم کلام حاذق بوده است. حاضر جوابی و بداهه گوئی او نزد همگان معروف و مشهور است.^۳

مرزباتی درباره اش گوید:

ابوجعفر محمد بن نعمان را به «طاق» نسبت می دهند زیرا در طاق المحامل کوفه، به صرافتی اشتغال داشته است. ابوجعفر در فصاحت و بلاغت و حاضر جوابی و بحث و گفتگو درباره امامت، همتائی نداشته است و هر جا احتجاج و مناظره ای داشته، پیروزی و سرافرازی از آن وی بوده است.

و در کوتاه سخن، ابوجعفر احوال از گوهران نفیس روزگار و خدمتگزاران معتقد و مخلص اهل بیت عصمت و طهارت و یکی از بزرگ پرچمداران تشیع است که زبان شیوا همراه با جرأت و دلبری در رویارویی با دشمنان اهل بیت، و از خود گذشتگی و ایثارش در احقاق حق، خدمتی شایان تقدیر و در خور ستایش به این مکتب پرفروغ نموده و گرچه دشمنان، کینه او را به دل گرفته و در گه و بیگاه به او اذیت و آزاری توانفرسا می رساندند، ولی این شکنجه ها در روحیه بلند او کمترین تأثیری نگذاشته و همچنان بی پروا به راه خود ادامه می داد و هرگز سرتسلیم در برابر حاکمان ستمگر عباسی فرود نیاورد و حق را در هر جا و به هر مناسبت برملا می ساخت و با مسافرت به یکایک شهرهای اسلامی نوای قرآن و ندای

امامان را به گوش همگان می رساند. و در این میان آثار برجسته ای از خود بجای گذاشت که بیشتر جنبه مناظره بخود دارد و در کتابهای بزرگان ما پخش است.

این قهرمان مکتب تشیع همچنین دارای چند کتاب است که مرحوم ابن الندیم و شیخ طوسی «ره» آنها را نقل کرده اند:

- ۱ - کتاب الامامه.
- ۲ - کتاب المعرفه.
- ۳ - کتاب الرد علی المعتزلة فی امامة المفضول.
- ۴ - کتاب فی امر طلحه والزبیر.
- ۵ - کتاب اثبات الوصیه.
- ۶ - کتاب اقل، لا تفعل.

مناظرات مؤمن طاق:

مؤمن طاق - همانگونه که ذکر شد، یکی از برجسته ترین چهره های تاریخ در زمینه مناظره و بحث و گفتگو با دیگران است، و بقدری در این فن تفوق و نبوغ دارد که مورخین تصریح بر برتری وی نموده اند. نویسندگان گوناگونی از شیعه و سنی، این مناظره ها و احتجاج ها را در کتابهای خود نقل کرده اند که برای نمونه به چند مورد مختصر اشاره ای می کنیم:

ابومالک احمدی گوید:

ضخاک شاری بزرگوفه حکم می راند و خود را فرمانروای مسلمین می نامید و مردم را به سوی خویش دعوت می کرد. ضخاک از سران خوارج بود. روزی مؤمن طاق به دیدارش رفت. نزدیکان ضخاک از جا برخاستند که او را بیرون کنند. مؤمن طاق گفت: رهگذری هستم، خواستم امیرتان را ببینم. او را گرفته نزد وی بردند. مؤمن طاق به او گفت: من در دین و عقیده خود آگاهی دارم و با آگاهی آمدم که دمی با شما

باشم. ضخاک به یاورانش گفت: اگر این مرد با شما همراهی کند، خیلی مفید خواهد بود!

آنگاه مؤمن طاق بر ضخاک وارد شد و گفت: چرا از علی بن ابی طالب برائت و بیزاری جستید و کشتن و کارزار با او را روا شمردید؟

ضخاک - چون که در دین خدا تحکیم کرده بود!

مؤمن طاق - و هر که در دین خدا تحکیم کند، خویش را هدر دانسته و قتال با او را روا می داند و از او بیزاری می طلبید؟! - آری!

- پس به من بگو، در این دین که آمده ام با تو مباحثه کنم تا در صورتی که بر من پیروز شوی و مرا مغلوب خود سازی، به تو گرایش پیدا کنم، اگر یکی از ما اشتباهی داشت، کی باید او را به اشتباهش گوشزد سازد و اگر مطلبی را درست بیان کرد، کی باید آن را تشخیص داده و بر آن صحه بگذارد؟

ضخاک به یکی از یاراتش اشاره کرد و گفت: این مرد دانشمندی است، ما او را حکم قرار می دهیم!

- پس تو این شخص را در دینی که برای گفتگو با تو به اینجا آمده ام، حکم قرار می دهی؟! - آری!!

آنگاه مؤمن طاق رو به اصحاب ضخاک کرده و گفت: هان! دوست شما در دین خدا تحکیم کرد! دیگر خود دانید و او! ناگهان اصحاب ضخاک میان خود اختلاف کردند، و در این بین مؤمن طاق، سرافراز بیرون رفت.

خطیب بغدادی از علمای اهل سنت در «تاریخ بغداد» گوید:

ابوحنیفه، شیطان الطاق (مؤمن الطاق) را متهم به رجعت می کرد و مؤمن الطاق هم او را به تناسخ ارواح. روزی ابوحنیفه به بازار رفت و در آنجا مؤمن الطاق را دید که لباسی برای فروش در دست دارد. به او گفت: تو که رجعت را می پذیری، پس این لباس را به من بفروش تا پس از مرگ، در رجعت و بازگشتم به دنیا، قیمت آن را به تو بدهم!

مؤمن الطاق در پاسخی دندان شکن به او گفت: من این را به تو می فروشم به شرط اینکه کفیلی بیاوری که تضمین کند، روح تو در آن وقت، در کالبد یک میمون نرفته باشد!! او سرافکننده و خجل شد.

خطیب بغدادی مناظره دیگری را نقل می کند که پس از درگذشت جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) نعمان بن ثابت به مؤمن الطاق گفت: امامت مُرد! او جواب داد: «أَنَا إِمَامُكَ فِيمَنْ الْمُنْتَظَرِينَ الی یومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»: ولی امام تو تا روز معلومی که خداوند تعیین نموده. زنده خواهد بود.^۱ در هر صورت نویسنده گان، مناظرات طولانی جالبی برای او نقل کرده اند که علاقمندان می توانند به کتابهای مفضل در این زمینه رجوع کنند. مرحوم طبرسی «ره» در «احتجاج» خود نیز چندین صفحه به احتجاجهای ایشان اختصاص داده است.

مؤمن طاق پرواز می کند

ابوخالد کابلی گوید: ابوجعفر مؤمن طاق را دیدم که در حرم پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله» نشسته و اهل مدینه گرد او جمع شده و از او می پرسند و او پاسخ آنها را می دهد. و بقدری بر او ازدحام کرده بودند که هرکس می خواست به او نزدیک تر شود، ناچار پیراهنش را می کشید و از این روی

دکمه های لباسش کنده شده بود.

من به او نزدیک شدم و گفتم: امام صادق «ع» ما را از سخن گفتن (در ملا عام) منع کرده.

او گفت: آیا به شما نیز فرموده است که مرا منع کنید؟! - نه! ولی به من فرمود که با کسی صحبت نکنم.

پس برو و او را هر چه فرمان داده، فرمان ببر و به دستور او عمل کن.

کابلی گوید: من سخت ناراحت شدم، به خدمت امام صادق «ع» شرفیاب شده و داستان خود را با ابوجعفر احول به آن حضرت گزارش دادم و آنچه به او گفته بودم و او در پاسخ گفته بود: برو و هر چه به تو دستور داده، به همان عمل کن! همه را به حضرت عرض کردم.

امام صادق علیه السلام لبخندی زد و فرمود: ای اباخالد! صاحب طاق با مردم که سخن می گوید، اگر هم شکست بخورد و بیفتد، باز برخاسته و پرواز می کند، ولی اگر پرتو را بزنند، هرگز نمی توانی پرواز کنی! یعنی او کسی است که بقدری بر سخنانش مسلط است و قدرت استدلال دارد که هرگز شکست نمی خورد و مغلوب نمی شود و لذا با مردم می تواند سخن بگوید و اظهار حق کند، از این روی، او باید به وظیفه اش عمل کند، و اما تو (ابوخالد) چون نمی توانی مانند او استدلال کنی، لذا نباید با آنان گفتگو نمائی.

• • •

در هر صورت، مؤمن طاق را نمی توان در چند خط معرفی کرد، چرا که او یکی از زیدگان اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و او کسی است که زندگی را وقف مکتب نمود، پس ما

در باره او چه بگوئیم در جایی که امام صادق «ع» آنقدر او را عزیز و گرامی می داشت که گاهی در محضر مبارکش، برخی از مخالفان یا طبیعی مسلکان می آمدند و از حضرت سنوالبانی می نمودند، حضرت برای اینکه منزلت و مقام شاگردان دانشمندش، من جمله مؤمن طاق را به آنان معرفی کند، آنها را ارجاع به ایشان می داد و می خواست که مسائلشان را در زمینه فقه - مثلاً - از زرارة و در زمینه خداشناسی از هشام بن حکم و در زمینه کلام از مؤمن طاق بپرسند، و به این یاران باوفا مباحثات می کرد و تا آنجا به آنها اعتماد و اطمینان داشت که درباره شان آن سخن که در آغاز مقاله نقل شد، فرمود که: چهار نفر محبوبترین مردم اند نزد من از زندگان و مردگان: برید عجللی، زرارة بن اعین، محمد بن مسلم و احول (مؤمن طاق). و همین سخن آنان را پس است.

۱ - کمال الدین - ج ۲ - ص ۱۶۶.

۲ - مرزباتی قصیده ای را از مؤمن طاق نقل می کند که برخی از ابیات آن چنین است:

یامن لقلب قد شقه الوجع

یکاد متاعنا عناه بنصع

أمنی کنباً معذباً کمدأ

نظل فیبه الهموم تصطرع

عن ذکر ال نسبی اذ قهروا

واللون منی مع ذاک ملنمع

فالت قریش منأ الرسول فما

لنناس فی الملک دوننا طمع

فان یکونوا فی القول قد صدقوا

فقد افتروا ببعض ما صنعوا

لان آله الرسول دونهم

اولی بها منهم اذا اجتمعوا

وانهم بالکتاب اعلمهم

والقرب منه و السبق قد جمعوا

۳ - فهرست ابن الندیم - ص ۲۵۰

۴ - تاریخ بغداد - ج ۱۳ - ص ۴۰۹

۵ - کنی و الالقاب - ج ۲ - ص ۲۹۸